

به نظر می‌آید که این اصطلاحات و مفاهیم در ذهن ما نهادینه شده و به راحتی می‌توانیم از آنها استفاده کنیم. اما در واقع، این مفاهیم و اصطلاحات در ذهن ما نهادینه نشده و به راحتی نمی‌توانیم از آنها استفاده کنیم. این مفاهیم و اصطلاحات در ذهن ما نهادینه نشده و به راحتی نمی‌توانیم از آنها استفاده کنیم.



گفت و گو با سعید حجاریان

تقدم دولت سازی بر ملت سازی در ایران

■ جناب آقای حجاریان! اگر ممکن است در ابتدا به توضیح چگونگی شکل گیری ملت-دولت‌ها پرداخته و بفرمایید که در تاریخ مساله به چه شکل بوده است؟
دولت-ملت‌ها به لحاظ عملی بعد از جنگ‌های می‌ساله و به دنبال هرج و مرج ناشی از نفوذ پروتستانتیسم در اروپا از یک سو و ترمزد دوک‌نشین‌ها از انقیاد کلیسا و همچنین ترجمه الحیل از لاتینی به زبان محلی از سوی دیگر به وجود آمدند. بدین ترتیب شکل گیری دولت-ملت‌ها به واسطه معاهده وستفالی و تضعیف اروپا در جنگ‌های صلیبی تثبیت شد. در این زمان بود که مفهوم امت مسیحی فروپاشید و ملت‌ها به وجود آمدند؛ ملت‌هایی که عنصر هویت بخش اصلی شان نه زبان، نه مذهب و نه پیشینه تاریخی، بلکه دولت برخاسته از آنها بود. لذا به لحاظ منطقی شکل گیری ملت بر شکل گیری دولت در اروپا تقدم داشت، همانطور که در واژه Nation - State هم Nation بر State اولویت دارد.
■ بنابراین ترجمه فارسی این مفهوم به دولت-ملت اشتباه است.
بله، ترجمه درست آن ملت-دولت است و نه دولت-ملت. ملت و دولت در این جانه صفت و موصوف هستند و نه مضاف و مضاف‌الیه. آنها مستقل از هم هستند و بنابراین در ترجمه هم باید این استقلال را در نظر داشت. برخی هم آن را به کشور-دولت ترجمه کرده‌اند که اشتباه فاحش‌تری است. چراکه State به معنای کشور نیست و لزوماً محدوده جغرافیایی را شامل نمی‌شود. به عنوان مثال فلسطین ۲۰ سال پیش هم دولت داشت ولی دولتش، دولت در تبعید بود. چنانچه فرانسه در جنگ جهانی دوم ملت-دولت بود اما سرزمین‌اش در اشغال بود و عملاً سرزمین نداشت. به هر حال خاک و سرزمین، جایگاهی در این تعریف ندارد.
■ پس در این صورت آیا کردهای جهان هم می‌توانند مدعی باشند که ملت-دولت دارند؟
نه. چون کردها، دولت در تبعید ندارند.
■ پس به نظر شما داشتن مرز جغرافیایی ویژگی یک ملت-دولت نیست؟
از منظر به رسمیت شناخته شدن، در جامعه جهانی یک ویژگی و شرط لازم است ولی عنصر ذاتی یک ملت-دولت نیست. حتی سازمان ملل به برخی از دولت-ملت‌هایی که دارای مرز جغرافیایی نیستند، همچون فلسطین، کرسی نظارت داده است و آنها را به رسمیت شناخته‌اند حتی در زمانی که سرزمین و خاک نداشته‌اند.
■ خوب، شما از اولویت ملت بر دولت در عرضه عمل و تجربه تاریخی سخن گفتید، آیا در عرضه نظری هم چنین اولویتی وجود دارد؟
برای پاسخ دادن به این سؤال باید به سخنان اصحاب قرارداد یعنی هابز، لاک، منتسکیو، رومو و ژان بدن مراجعه کنیم. آنها می‌گویند که مردم باهم قرارداد می‌بندند که دولت بسازند. حتی لویاتان به عنوان یک دولت توانا نیز قراردادی است. مردم میان خودشان قرارداد می‌بندند که قوه قهریه شان را به لویاتان واگذار کنند و بر خند هم به کار نیندند. اگر مردم چنین تصمیمی نمی‌گرفتند «بی دولت» (Stateless) باقی می‌ماندند.

■ شما طوری از قرارداد سخن می‌گویید که گویی دوطرف سر میری نشسته‌اند و با یکدیگر توافقاتی کرده‌اند. در حالی که به نظر می‌رسد قرارداد تعبیری استعاری باشد و مراد از آن تناسب و همخوانی پنهانی است که میان ملت و دولت جاری است. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که اگر بخواهیم تاریخ را بکاویم و در آن از حیث تاسیس دولت-ملت به دنبال یافتن قرارداد باشیم، ای بسا که نتوانیم چنین قراردادی را بیابیم. در مساله مشروعیت حکومت‌ها این مساله حائز اهمیت می‌شود: می‌گوییم حکومتی مشروع است که مطابق قرارداد از جانب مردم انتخاب شده باشد. اما آیا این قرارداد تنها به شکل انتخابات بروز می‌کند، یا این که اگر تناسبی میان حکومت و ملت باشد خواهیم گفت که عنصر قرارداد موجود است و این حکومت مشروع است؟
به نظر من قرارداد، مقوله‌ای دوفاکتو است یعنی اگرچه نوشته نمی‌شود، اما عملاً موجود است. هابز هم نمی‌گوید که مردم این قرارداد را روی کاغذ نوشته‌اند و به لویاتان داده‌اند؛ اصلاً لویاتان که یک فرد مشخص نیست. به دیگر سخن، دولت اصلاً برآمده از ملت، و همان ملت است. ما در ایران می‌گوییم که دولت و ملت از همدیگر جدا هستند ولی در ذهن اروپایی چنین مرزی میان دولت و ملت موجود نیست. در غرب دولت مستخدم ملت است. مردم وقتی پای صندوق رای می‌روند این احساس را دارند که کارمند استخدام می‌کنند متنها کارمند عالی رتبه.
■ اما چنین نگرشی به دولت و مستخدم دانستن آن، به نظریه‌های دولت مربوط می‌شود و نه نظریه ملت دولت.
اگر شما دیدگاه لاک را مبتای نظریه دولت-ملت و قرارداد اجتماعی بدانید، در زیربنای آن، نظریه لیبرالیستی دولت نهفته است. یعنی من اول شهروند هستم، حق حاکمیت ملی و سایر حقوق تعریف شده را دارم و از آن پس می‌توانم بخشی از حقوق خود را به دولت واگذار کنم. بنابراین نظریه لیبرالیستی دولت و مقوله دولت-ملت با یکدیگر پیوند دارند. اما در شرق به انسان به مثابه رعیت و subject نگاه می‌شده و نه به مثابه Citizen و شهروند. شاید تا به حال حدود ده کتاب در تفاوت مفهوم subject و Citizen نوشته شده باشد. شما تا شهروند نشوید، لیبرالیسم معنایی ندارد و تا لیبرالیسم معنایی نداشته باشد، دولت-ملت جایگاهی ندارد. حتی هابز را هم با لویاتان توانا تیرش، به خاطر بحث قرارداد، لیبرال می‌شناسند.
■ بنابراین شما معتقدید که در عرصه نظر هم ساختن ملت بر ساختن دولت تقدم دارد؟
بله، ساختن ملت (Nation building) بر ساختن دولت (State making/shaping)، هم به لحاظ تئوریک و هم به لحاظ پراکتیک تقدم ذاتی دارد.
■ از تجربه اروپا که بگذریم، کشور ما چگونه وارد ساختن ملت-دولت شد؟
توسعه سیاسی در ایران ناموزون بوده است. در اروپا، اول مرکز مسیحیت اروپا و نظام امتی از هم پاشید و سپس نظام ملی برپا شد. در حاشیه اروپا هم این روند بعداً اتفاق افتاد. امپراتوری عثمانی شکست خورد و جای خود را به دولت-ملت‌ها داد. عثمانی‌ها هم ابتدا از امت سخن می‌گفتند و پس از مشاهده تجربه اروپا بود که به دنبال ملت و به اصطلاح خودشان «ملت» (Millat) رفتند. ملت در ابتدا به معنای آیین بود. بعدها عرب‌ها هم می‌خواستند از امت عربی سخن بگویند و مصر و سوریه و لیبی و چند کشور دیگر می‌خواستند یکی بشوند که نشد. شعار حزب بعث هم در عراق به عنوان یک حزب ناسیونالیستی شعاری امتی بود و نه ملتی. آنها شعار می‌دادند که «امة العربیة واحدة»، ذات رساله خالده؛ اما امت عربی شکل نگرفت. در آن گوشه عثمانی، «آرتوت‌ها» هم از عثمانی جدا شدند. آلبانی‌ها، بالکانی‌ها، بلغاری‌ها و ارمنی‌ها و یهودی‌ها همگی بخشی از امپراتوری عثمانی بودند ولی کم‌کم هریک به سمت ناسیونالیسم خودشان رفتند. مفهوم ملت در ایران حدوداً از ۱۰۰ سال پیش مانند بسیاری از مفاهیم دیگر همچون وطن، دولت و مملکت با تغییراتی روبه‌رو شد و در آثار عشقی، عارف، تسنیم شمال و قزوینی، این واژه را برای اولین بار می‌بینیم. اولین بیت از کتاب شعر میرزا علی اکبر صابر که شاعری ایرانی ولی ترک زبان بود چنین است:
ملت نهج تاراج آلور آلسون نه ایشیم وار / دشمن لره شتخاج آلور آلسون نه ایشیم وار
■ ولی آیا در دوران صفویه با دولت سازی مواجه نبودیم؟
صفویه به ملت سازی نپرداخت بلکه امت سازی کرد. همچون عثمانی‌ها که امت سنی ساخته بودند، صفویان هم می‌خواستند امت شیعه بسازند. چیزی به نام شهروند مطرح نبود و امت سازی صفویان، به ضرب زور و شمشیر بود. اول با بهره‌گیری از کاریزمای شیخ صفی در محدوده‌ای کوچک و سپس با به کار بردن شمشیر شاه اسماعیل و شاه عباس. شاه عباس سنی‌ها را می‌کشت، مگر آنکه شیعه شوند. ارمانه را کوچ اجباری می‌داد تا امت شیعه ساخته شود و یک قدرت در برابر امپراتوری عثمانی شکل بگیرد. این روش امت سازی بود در حالی که قرارداد اجتماعی احتیاجی به زور و شمشیر ندارد. صفویان به جیل عامل لبنان رفتند و از آنجا آخوند آوردند. عاملی‌ها را آوردند تا دستگاه ایدئولوژیک بسازند. بنابراین دولت صفوی در ایران امت ساخت، اگرچه این بحث هم جای پرداختن دارد که به یک معنا حکومت صفویه حتی دولت هم محسوب نمی‌شود.
■ چرا؟
چون بالا، پایین را ساخته و پایین، بالا را نساخته است.
■ پس چه بوده است؟
بعضی‌ها مثل مارکس گفته‌اند که استبداد شرقی بوده است. این خلدون در چارچوب بحث عبران به این حکومت‌ها نگاه می‌کند و می‌گوید که حکومت را قوم غارتگر شکل می‌دهد.

میدان

شماره ۱۳۸۸ / ۱۳۸۸

۱۳۸۸

است. توین بی هم چنین نظری دارد. برخی مثل ویر هم گفته اند که دولت پاتریمونیل بوده است. مائوئیست ها هم می گفتند که حکومت، نیمه سستی، نیمه فتودال بوده است.

■ خود شما حکومت صفویان را در ذیل کدام نظریه تعریف می کنید؟

من به این حکومت ها به صورت و بری نگاه می کنم.

■ بسیار خوب اما شما وقتی از «دولت» پاتریمونیل، یا حتی دولت مطلقه سخن می گوید، به هر حال از «دولت» سخن می گوید.

به هر حال دولت صفوی دولت مدرن نبوده چون دولت زودتر از ملت راه افتاده است.

■ بگذریم. شما علت چنین تأخیری را در چه می دانید؟

علل زیادی را می توان برشمرد. یکی از این علل، ضعف بازار ملی است. مارکست در آن زمان مفهومی ملی نداشت بلکه محلی بود. ملت، مارکست ملی می خواهد. اقتصاد ایران سرشتی معیشتی داشت و به دنبال انباشت سرمایه نبود.

■ ولی ما در همین دوره صفویه، با رونق تجارت و ساخت کاروانسراهای شاه عباسی مواجهیم. آیا چنین امری را نمی توان آغازی برای اندیشه مارکست در ایران دانست؟

کاروانسراهای شاه عباسی حق ترانزیت به شاه می دادند و مازاد تجاری ای برای صادر کردن نداشتند. آیا ما آماری داریم از این که در آن دوره از ایران چیزی به غرب یا شرق صادر می شد؟ ادویه را از هند به غرب می بردند و در مسیر ایران، حق ترانزیت آن را به شاه می دادند و نه به مردم. کاروانسراها بیش از آنکه متعلق به تاجر ایرانی باشند متعلق به تاجر هندی بودند. تاجر ایرانی چیزی نداشتند. ما مرده می بردیم عتبات و از آن جا مهر و جانماز می آوردیم. این تجارت ما بود. این در حالی است که همان زمان صنعت پارچه بافی هند رونق داشت. ما به جای رونق تجاری، شیعیسم ساخته بودیم. دولتمان هم دولت غارتگر بود. قاجارها، نادر و صفویه، همگی ابتدا ایل بودند و براساس غارت گری شان به حکومت رسیده بودند. فرهنگ مردم ما هم تقلیدی و تبعی بود. بعد از حمله مغول به ایران خوش باشی در کشور ما حاکم شد. مردم غیرسیاسی و انزواطلب شدند و دولت هم از مردم سازمان زدایی می کرد. این در حالی است که دولت، جامعه مدنی قوی می خواهد. بنابراین ما ملت نداشتیم.

■ تا چه زمانی؟

تا دولت پهلوی.

■ یعنی ما در انقلاب مشروطه، شاهد شکل گیری ملت به مفهومی که شما معتقد نبودیم؟

در همین انقلاب مشروطه هم ایل بختیاری آمد و تهران را فتح کرد. ایل که ملت نیست. ایل بخشی از اجتماع (community) است. اما این ملت است که جامعه (society) را پدید می آورد. ایلیاتی ها که شهروند محسوب نمی شوند.

■ ولی ستارخان و باقرخان که ایلیاتی نبودند. آنها شهرنشین بودند؟

درست است. ولی اکثریت جامعه ایران ایلیاتی و روستایی بود.

■ ولی ما حتی اگر به داستان تحریم تنباکو برگردیم که سال ها قبل از مشروطه اتفاق افتاد، بازهم با مفهوم تجارت و بازار روبه رو می شویم که مفهومی مدرن بوده است.

با چند تا شازده دریاری و چند تا تاجر و چند تا شهروند که ملت درست نمی شود.

■ ولی به هر حال شورش تنباکو یک نقطه عطف بود.

بله، درست است، اما صرفاً یک نقطه عطف است و نه یک تحول تاریخی.

■ شما گفتید که اولین بار در دوره پهلوی ما شاهد شکل گرفتن ملت-دولت هستیم. لطفاً در این باره کمی توضیح دهید؟

رضاشاه ابتدا شروع به «state making» کرد. او اول ارتش منظم و سپس دستگاه مالی منظم را ساخت و برای نوشتن برنامه و بودجه مستشار خارجی به کشور آورد. ما حالا می توانیم بر حکومت پهلوی نام دولت مطلقه بگذاریم. حکومت پهلوی در مقام یک دولت مطلقه، کارخانه و دوزخ آهن و دانشگاه می ساخت و ملت نیز از مزایای قانون، دستگاه امنیه برخوردار می شد و امثال داور و تیمورتاش سر کار می آمدند. بعد از این مرحله رضاشاه، nation building را آغاز کرد و شروع به ملت سازی کرد. او به همین منظور «سازمان پرورش افکار ملی ایران» را ساخت که کار آن اشاعه ایدئولوژی ناسیونالیسم در میان مردم بود. این سازمان در حقیقت کارخانه آدم سازی بود. ما می بینیم که در این دوره ملت از بالا ساخته می شود. رضاخان و مستشاران اول دولت را می سازند و بعد هم به سراغ مردم می آیند. دولت حتی سندیکا و بازار می سازد. پهلوی دوم به سراغ حزب سازی هم می رود و حزب ایران نوین و حزب مردم ایران را می سازد. ما تا پیش از انقلاب ایران شاهد چنین روندی بودیم.

■ پس از نظر شما نظریه ملت دولت به معنای واقعی کلمه با



همگی به جای تکیه بر ملت از امت سخن می گفتند و شما پیش از این امت سازی را فرآیندی مغایر با ساخت ملت دولت عنوان کردید.

بله، همین طور است. بعد هم کاریزمای امام نگذاشت که ما شکل گیری ملت را ببینیم. در انقلاب و جنگ، ملت شکل گرفت ولی ما آن زمان متوجه نشدیم. شریعتی و دیگران اگرچه امت سازی سخن می گفتند ولی انقلاب کار خودش را می کرد.

■ آیا آن چیزی که در جنگ و انقلاب شکل می گرفت، همان امت نبود؟

نه، ملت بود. جنگ با همه بدی هایش یک خوبی دارد و آن این است که حس همبستگی در میان مردم پدید می آورد.

■ اما بنیای این همبستگی، جمع گرایی پوپولیستی است و نه فردگرایی که بنیای ملت-دولت است. بالاخره در جنگ خون ارمنی و سنی و شیعی و حزب اللهی و بی دین، همه در یک سگر ریخته می شود. آنها با هم اسیر می شوند. بنابراین افراد جامعه به طور صوری به هم گره می خورند و ملت شکل می گیرد. در جنگ ها و انقلاب ها یک حس همبستگی ملی به وجود می آید. در امریکا، در هنگام یک جنگ و مخصوصاً پس از ۱۱ سپتامبر، مردم پرچم کشورشان را بر سر درختان می آویختند و خانه هایشان نصب می کردند تا همبستگی شان را به هم نشان دهند و بگویند که ما جز همیگر کسی را نداریم. در ایران هم جنگ یک مسأله واقعی بود و در ایجاد حس ناسیونالیستی و حس همبستگی در میان مردم ما بسیار مؤثر بود.

■ شما وقتی صفویان را نقد می کنید، گفتید که در آن زمان دولت ملت شکل نگرفت چرا که صفویان با شمشیر سخن می گفتند و شمشیر نمی تواند جای قرارداد را بگیرد و از این رو معتقدید که در نظام آنها شهروند شکل نگرفت. اما معتقدید که در زمان رضاشاه و یا پس از انقلاب آرام با پدیده شهروند و قرارداد مواجه می شویم. می توانید عناصری مشخص از تکوین قرارداد را در دوره رضاشاه و در دوره پس از انقلاب ذکر کنید تا ما متوجه تفاوت حکومت صفوی با حکومت پهلوی از این حیث شویم؟

رضاخان با کودتا سرکار آمد و بنابراین مشروعیت اولیه نداشت. تا مدتی به دنبال کسب مشروعیت بود چرا که قرارداد با کودتا جور در نمی آمد. محمدرضا شاه هم همین مشکل را داشت و ۲۸ مرداد مشروعیت آفرین نبود. بنابراین محمدرضا شاه هم اول باید به دنبال کسب مشروعیت می رفت. اما دولت بازرگان این مشکل را نداشت.

■ اگر شما رگه هایی از ملت-دولت را در زمان پهلوی می بینید و ساخت ملت-دولت را مبتنی بر قرارداد می بینید، لطفاً رگه هایی از این قرارداد را به ما نشان دهید؟

در دوره پهلوی ما در حقیقت به جای nation-state، چیز دیگری داشتیم و آن nation building بود. nation building مفهومی طنزگونه است چرا که اصلاً دولت نمی تواند ملت بسازد. امریکایی ها به جای ملت ساختن از واژه melting pot استفاده می کنند. این واژه یعنی همه چیز را توی دیگ در حال جوش بریزیم و آن قدر هم بزنیم تا عناصر موجود در آن به یکدیگر بچسبند. ملت ها از چسبیدن مردم به این شکل به وجود می آیند. بنابراین چون در نظام پهلوی قرارداد وجود نداشت و ملت هم در ابتدای امر شکل نگرفته بوده، من معتقدم که نمی توان رژیم پهلوی را یک دولت-ملت کامل دانست. در دولت-ملت همانطور که گفتیم اول باید ملت شکل بگیرد و ملت براساس قرارداد دولت را تشکیل دهد.

■ ولی چنین نبوده که در همه جهان شکل گیری ملت فرآیندی عجیب و خاص را طی کرده باشد. پهلوی در بستری که صفویه درست کرده بود، ملت را ساخت. آیا این مشکلی داشت؟

مشکل این بود که خود رضاخان با قرارداد سرکار نیامده بود.

■ قرارداد آجنتان که ادموئند برک می گوید یک متافور است. آیا ما میان مردم و رضاخان چنین پیمان ناخوشایندی را نمی بینیم و تناسبی را میان مردم و حکومت مشاهده نمی کنیم؟

برک انتهای راست محافظه کار است. چرا شما مفهوم قرارداد را از منظر روسو نگاه نمی کنید؟ اول سید ضیاء رای می آورد ولی انگلیسی ها می گویند که او برود و رضاشاه بیاید و این یعنی نقض قرارداد. ولی من یک ایده دیگر هم دارم. من برای مشروعیت اهمیت قائلم ولی مشروعیت یابی هم مهم است. شاید حاکمی در ابتدای کار مشروع نباشد ولی در عرصه عمل، این مشروعیت را برای خودش کسب کند. مثل عبدالناصر که با کودتا آمد ولی وقتی مرد، چند میلیون نفر در مراسم تشییع او شرکت کردند.

■ از این سخن که بگذریم از نظر شما state-nation یا تقدم ساخته شدن دولت بر ساختن ملت چه عوارضی را با خود به همراه می آورد؟

بله، این اتفاق برای ما عوارضی داشته و دارد. اولین عارضه اش این است که دولت مشروعیتش را از مردم نمی گیرد، چون قراردادی در کار نیست. اگرچه همچنان که گفتیم دولت می تواند بعد از شکل گیری به کسب مشروعیت برای خود بپردازد ولی در همین فاصله ممکن است که دنیا آن دولت را به رسمیت نشناسد. این اولین عارضه است. عارضه دیگر آن است که چنین دولتی پاسخگو و مسئولیت پذیر نیست. چون اصلاً کسی پرسشگر نیست و دولت هم به مردم به چشم رعیت و نه شهروند نگاه می کند. مسئله دیگر این است که در یک دولت ملت، مردم در زمان های حساس و بزنگاه های تاریخی از دولت حمایت می کنند ولی شما دیدید که در زمان جنگ امریکا با عراق، مردم از صدام حمایت نکردند. صدام تانک ها را در خانه مردم پنهان می کرد و مردم هم خانه ها را تخلیه می کردند و بنابراین امریکا بغداد را تصرف کرد. مردم عراق دولت را از خودشان نمی دانستند. این هم عارضه دیگری است که تقدم ساختن دولت بر ملت به آن گرفتار است.

انقلاب ایران محقق شد؟

تا حدودی بله. انقلاب اصلاً پدیده ای مدرن است.

■ ولی در انقلاب ایران هم، چه شریعتی، چه امام خمینی و چه دیگر نظریه پردازان انقلاب،